

گلستان نیکبختی

یا

# پند نامه سعدی

جشن هفتصد ساله تألیف گلستان

ی و اهتمام سید محمد علی جمال زاده

از نشریات

شرکت مطبوعات

خیابان ناصر خسرو تلفن ۴۵۲۰

تهران ۱۳۱۷

شرکت چاپخانه سعادت

316116

۵۵۴

Y O X

7-10-150

15010

✓ O

250 (50)

5011

6





مهر ف. نال

مدرسه اعلیٰ

صفحه ۱۰۰

نموده

تفصیل

باز

گلستان نیکبختی

مهر ف. نال

ایران محمد مصدق - رفسا

مهر ف. نال مصطفی

# یزد نامه سعدی

بمناسبت جشن هفتصد ساله تألیف گلستان

بسعی و اهتمام سید محمد علی جمال زاده

۱۳۱۶ هـ . ش .

شرکت چاپخانه سعادت - تهران



« سخنهاى سعدى مثال است وپند »  
 « بكار آيدت گر شوى كار مند »  
 « دريغ است از اى روى بر تافتن »  
 « كز اين روى دولت توان يافتن »  
 « بوستان »

## مقدمه

### خطاب بفرزندان ايران

.....

#### فرزند عزيزم :

آنچه ميخواهم در اين مختصر پندنامه خود بتو بگويم نتيجه يك عمر تجربه و آزمائش است چه نيك باشد اگر بگفتار من گوش دهى و هر جمله را درست بخاطر بسيارى تا ترا در روزگار آينده مايه نيكبختى گردد كه نيكبختى تو بهترين پاداشى است كه پدر و آموزگار ترا از تربيت تو نصيب ميشود . پس بدان كه سعادت و نيكبختى در اين جهان تنها بسته به توانگرى و جاه و منصب نيست چه بسيار كسان باشند كه با رنج و مشقت بيشمار از طرق گوناگون مالى فراوان گرد کرده و بمقامات بلند هم رسیده اند ليكن در عين توانائى و توانگرى گرفتار هزار گونه ملالت روح و آزرده گى خاطرند . از سعادت معنوى هيچ

بهره ندارند. بالعکس مردمی دیگر باشند گمنام و تنگ دست که در نتیجه سعی و عمل و کسب و کار لقمه نانی حلال بدست آورده و با روزی خدا داد قناعت کرده معنی سعادت و نیکبختی حقیقی را واجد شده اند و شاید بعضی از آنان خود نیز بدین سعادت که نصیبشان شده است پی نبرده باشند. البته نباید پنداشت که بزرگی و توانگری یا سعادت و نیکبختی جمع نتواند شد بلکه یقین باید دانست که تهی دستی و بی سرو-سامانی که پیش ما ایرانیان بدرویشی تعبیر میشود عین بدبختی و سیه-روزگاری است و نکته مهمی که هیچوقت نباید از نظر دور داشت این است که برای فراهم داشتن موجبات سعادت مندی ناچار بمال احتیاج افتد و لی تا آن اندازه که حوائج زندگانی را با نهایت شرافت و آبرومندی بکارآید، همچنین نیل بمقامات عالیّه لازمه ترقی و تعالی نوع بشر است، اما مشروط باینکه ادراک مقامات بلند و تصدی امور بزرگ در نتیجه فضل و دانش و تقوی و هنر مندی میسر گردیده و وجود آدمی را در جامعه سودمند و منشاء خیر و صلاح و مایه راحت و آسایش عمومی قرار دهد.

پس با آنچه گفته شد میتوان دانست که نه جاه و مال یگانه وسیله نیکبختی-است و نه فقر و تنگدستی، تنها سبب پریشانی و بیچارگی، بلکه هیچیک شرط دیگری نیست چنانکه خلاف هر دو بسیار دیده شده است و ما اگر بخواهیم علت این تفاوت را بخوبی دریابیم باید نظر خود را اندکی عمیق تر ساخته و از صور به حقایق بپردازیم و خواهیم دید که اگر چه یکدسته از مردم از حیث مال و مکنت و جاه و منصب بر دسته دیگر

بر تری دارند لیکن از حیث ذوق و فهم فطری و عقل سلیم جبلی که سر چشمه سعادت واقعی است بهره کافی ندارند.

حالا باید دید این فهم و عقل که شرط عمده سعادت بشری است چگونه بدست میآید.

اغلب حکما و عرفای خودمان معتقدند که فهم و خردمندی نیز مانند صورت زیبا و قامت رعنا و آواز خوش و چیزهای دیگر از اینگونه نصیبی خدا داده است و با آدمی بدنیا میآید و گر نه تحصیل آن بوسیله تعلیم و تعلم مقدور نیست

این عقیده هر چند اساساً صحیح است لیکن همانطور که دانشمندان فرنگستان عموماً گفته اند شك نیست در اینکه انسان در پرتو اراده و کوشش و وسایل دیگری که در دسترس خود دارد میتواند در وجود خویش تصرفاتی بکند و تغییراتی بدهد.

مثلاً اگر هوشش کم است به تمرین و ترویض بر هوش خود بیفزاید و اگر کم حافظه است حافظه خود را تقویت کند و همچنین اگر فهم و خردمندی او در امور زندگانی کافی نیست بوسیله تجربه و آزمایش وسیعی و کوشش آداب زندگی را از خردمندان فرا گیرد و اساس کار خود را بر پایه عقل و تجربه بگذارد و راه سعادت‌مندی را پیدا کند و فرضاً اگر هم کوشش او بی نتیجه ماند و بمقصد خود نرسد میتواند امید داشت که نتیجه مجاهداتش عاید اعقاب او گردیده و بمروور زمان اخلاف و فرزندان دارای فهم و خردمندی و سنجش کافی شده و از این مواهب گرانبهای خدائی و نعمت‌های ذیقیمت آسمانی

برخوردار گردند. فرزند عزیز: امیدوارم تو از آن مردم نیگبخت باشی که ایزد تعالی آنانرا محل نظر خاص خود قرار داده و با عقل و ادراک کامل طبیعی آفریده است ولی بحکم آنکه (هر که شکرش بیش سهمش بیشتر) تو نیز هرچه از این بخت و اقبال خدای داده و دولت بی زوالی که دست تقدیر یا کیفیات هزار ساله زمان و مکان نصیب تو ساخته بیشتر سپاسگذاری کنی از ثمرات شیرین آن بیشتر کامیاب و بر خوردار خواهی بود.

طرق سپاسگذاری البته گوناگون و بشماراست ولی بعقیده من ایفرزند بهترین راه سپاسگوئی و حقشناسی این است که مطالعه کتب و آثار و آداب و نصایح بزرگان و خردمندان و پیشوایان را که در هر باب چیزها نوشته و در هر چیز دستورها داده و در هر باره نصیحت ها گفته و یادگارها گذاشته اند نصب العین زندگانی خود قرار داده از هر چمن گلی چینی و از خرمن خوشه ای برگیری و ازهر گنج گوهری بدست آری و در تتبع آن آثار و مطالعه آن کلمات و نصایح چندان مراقبت و ممارست داشته باشی و در معانی و حقایق آن چندان غور و فحص و کنجکاوی بکاربندی و در ذکر و تکرار آنها مواظبت نمائی که بتدریج ملکه خاطر تو گردیده و در زوایا و خفایای ضمیر تو طوری نقش بندد که لوح وجودت را سر تا پا گرفته و در نهادت سرشته و جزو لاینفک روح و روان تو گردد؛ تا آنجائیکه هرگاه در آئینه پنهان روح و سراسر وجود خود نگاه کنی جز چهره تابناک آن کلامهای بلند و سخنان دلپسند که در حقیقت عروسان سعادت و فرشتگان رحمتند

صورت دیگری نبینی و از نظر تنبه و اعتبار دور نداری و از کار بستن آنچه در آداب دین و دنیا گفته اند لحظه ای فارغ نشینی تا ترا در زندگانی پیشرو و راهنما و در طریق آنجهانی عصا کش و پیشوا باشد،

این را نیز بایست دانست که سخنان بزرگان و دانشمندان دنیا اگر چه بلفظ و صورت مختلف است و بزبانها و لغت های گوناگون نوشته شده است ولی روح و معنی و اصل و مقصود در همه یکی است همه یک چیز گفته اند و یک چیز خواسته اند. مرد حقیقت جو باید که آن الفاظ و کلمات مختلفه را بفرمال معرفت ریخته و بیخته و حقایق را از میان آنها جدا ساخته و ذخیره ذهن و حافظه خود قرار دهد و از فواید آن کامیاب و بهره ور گردد و البته آنچه ما ایرانیان را شایسته تر و بکار تراست همانا سخنان دانشمندان ایران است که از خاطر حکما و بزرگان خودمان بزبان شیرین فارسی با چاشنی و لطفی که مخصوص این زبان است تراوش کرده و سکه ایرانیت خورده و صیقل چند صد ساله کیفیات محلی و نژادی دیده و البته برای فرزندان این مرز و بوم سودمند تر است. و من اکنون مناسب تر چنان دیدم که از میان اینهمه گنجهای شایگان و نامه های باستان که در دسترس است مجموعه ای کوچک از سخنان دانشمند بزرگ ایران و سخنگوی فصیح فارس شیخ سعدی شیرازی (قصب الجیب حدیثش چون نیشکر میخورند و رقه منشانش همچون کاغذ زر میبرند) ساخته و پرداخته و در این هنگام که قاطبه ایرانیان بتدارك جشن هفتصد ساله تألیف گلستان این مرد بزرگوار اهتزاز و اهتمامی دارند قسمتی از پندها و نصایح منشور آن کتاب مستطاب را که یکتا شاهکار نثر فارسی و سر تا پا مشحون است به درر معانی و گوهر های گرانبهای حکمت و معرفت گلچین کرده و بر

طبق اخلاص نهاده فرزندان عزیز این آب و خاک نثار کنم که با همه  
فتوحات بزرگ و جهانگیرها که زینت صفحات تاریخ دوسه هزار ساله اوست  
باز افتخار حقیقتش بوجود امثال مولف بزرگوار گلستان است که باد خزان را  
بر ورق نام جاویدان آنها دست تطاول نباشد و گردش زمان هیچگاه  
از فروغ شهرت و عظمت آنها نکاهد.

ای فرزند دل‌بند. با توجه یدانچه کفتم و شنیدی امیدوارم که  
بدین سخنان بزرگ و پند های سودمند گوش هوش فرا دهی و از این  
کنجینه پر گوهر و گرانها بهره‌های نیکو برگیری و آنچه ترا در راه سعادت  
و کامرانی جاودانی بکار آید بکار بندی و از میوه‌های این باغ بهشت آسا  
بر خور دار شوی و در این جهان و آنجهان بتمام معنی خوشبخت و  
نیکنام و سعادتمند باشی.

اینک فرزند عزیز. بخوبی دانستی که پند ها و دستور های  
شاعر فصیح و حکیم بزرگ ما شیخ سعدی شیرازی برای تو که ایرانی  
و فارسی‌زبان تا چه پایه مناسب و مفید است کوشش و همت روا دار  
تا هر روز در موقع فراغت صفحه‌ای از این کتاب کوچک را که مخصوصاً  
برای تو تدارک شده است با رغبت تمام و بقصد درست فهمیدن و بخوبی  
بخاطر سپردن بخوانی و در معانی و مضامین آن بدقت تا مل نمائی باشد  
که بخواست خدا همانطور که آرزوی قلبی همه ما است دریچه نیکبختی  
و سعادتمندی بروی تو گشاده گردد.

پند سعدی بجان و دل بشنو

ره چنین است مرد باش برو

ژنو بهمن ۱۳۱۶ سید محمد علی جمال زاده

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ  
سخن ملکی است سعدی را مسلم  
«قصاید فارسی»

## ☆ (پند نامه سعدی) ☆

☆ (گلشن اول) ☆

در فواید پند و اندرز

منتخبات از بوستان<sup>(۱)</sup>

سخنهای سعدی مثال است و پند

بکار آیدت گر شوی کار بند

دریغ است ازین روی بر تاقین

کزین روی دولت توان یافتن

\* \* \*

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| تورا پند سعدی بس است ای پسر | اگر گوش گیری چو پند پدر    |
| گر امروز گفتار ما نشنوی     | مبادا که فردا پشیمان شوی   |
| از این به نصیحت گری بایدت   | ندانم پس از من چه پیش آیدت |
| نیایی به از وی نصیحتگری     | ببر زین درخت ای برادر بری  |

\* \* \*

(۱) گرچه این رساله مشتمل است بر پند ها و اندرز هائی که به تشریح از کتاب گلستان جمع آوری گردیده ولی استثناء این قسمت اول در فوائد پند و اندرز از کتاب (بوستان) سعدی است و جمع آورنده این رساله در نظر دارد که رساله دیگری هم از نصایح و مواعظی که بنظم در (گلستان) و (بوستان) موجود است ترتیب داده و تقدیم فرزندان ایران نماید. اگر لطف پروردگار شامل حال باشد.

تنها نداند شدن طفل خرد      که مشکل بود راه نا دیده بُرد  
توهم طفل راهی بسعی ای فقیر      برو دامن راه دانان بگیر

☆ ☆ ☆

اگر دارویی بایدت سودمند      ز سعدی شنو داروی تلخ پند  
پیرویزن معرفت بیخته      بشهد عبارت در آمیخته

☆ ☆ ☆

اگر درسزای سعادت کس است      ز گفتار سعدیش حرفی بس است

☆ ☆ ☆

گرت عقل و رای است و تدبیر و هوش      بعزت کنی پند سعدی بگوش

☆ ☆ ☆

سعید آورد قول سعدی بجای      ~~که~~ که تریب ملک است و تدبیر و رای  
نصیحت کسی شود مند آیدش      که گفتار سعدی پسند آیدش

☆ ☆ ☆

بکن پنبه غفلت از گوش هوش      که از مردگان پندت آید بگوش

☆ ☆ ☆

پند سعدی بجان و دل بشنو

ره چنین است مرد باش و برو

☆ ☆ ☆

## گلشن دوم

### « در علم و هنر »

ملك از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزکاران کمال پذیرد

☆ ☆ ☆

جانان پدر هنر آموزید که ملك و دولت دنیا اعتماد را نشاید و جاه از  
دروازه بدر نرود و سیم و زر در سفر محل خطر است؛ یا دزد بیکبار  
ببرد یا خواجه بتفاریق بخورد

☆ ☆ ☆

هنر چشمه است زاینده و دولتی پاینده اگر هنرمند از دولت بکشد غم-  
نباشد که هنر در نفس خود دولتی است هر جا که رود قدر بیند و بصدر  
نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند.

☆ ☆ ☆

تو را خواهند پرسید که هنرت چیست و نگویند پدرت کیست  
محال است که هنر مندان بمیرند و بی هنران جای ایشان بگیرند

☆ ☆ ☆

توانگری بهنر است نه بمال و بزرگی به عقل است نه بسال

☆ ☆ ☆

بزرگی را پرسیدند چندین فضیلت که دست راست دارد خاتم در انگشت  
چپ چرا میکنند گفت مگر ندانید که اهل فضل همیشه محروم باشند

## گلشن سوم در علم و عمل

سه چیز بی سه چیز پایدار نماند، مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست.

☆ ☆ ☆

علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن

☆ ☆ ☆

عالم ناپرهیز کار کوریست مشعله دار

☆ ☆ ☆

هر که علم خواند و عمل نکند بدان ماند که گاواراند و تخم نیفشاند

☆ ☆ ☆

معصیت از هر که صادر شود ناپسندیده است و از علما ناپسندیده تر که علم سلاح جنگ شیطان است و خداوند سلاح را چون باسیری برند شر مساری بیشتر برد.

☆ ☆ ☆

تلمیذ بی ارادت عاشق بی زر است و رونده بی معرفت مرغ بی پرو عالم بی عمل درخت بی بر و زاهد بی علم خانه بی در.

☆ ☆ ☆

عالم متعبد پیاده رفته است و عالم متهاون سواره خفته.

☆ ☆ ☆

عالم بی عمل بزبور ماند بی غسل

☆ ☆ ☆

دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه داشت و نخورد و دیگری آنکه دانست و نکرد

## گلشن چهارم

### «در علم و جهل ودانا و نادان»

چندانکه دانا را از نادان نفرت است نادان را نیز از دانا وحشت است .

☆ ☆ ☆

لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان که هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از آن پرهیز کردم .

☆ ☆ ☆

کوتاه خردمند به از نادان بلند .

☆ ☆ ☆

هر که بادانا تر از خود مجادله کند تابداند که دانا است بداند که نادان است بی هنران هنر مندان را نتوانند دید

☆ ☆ ☆

سفله چون بهنر با کسی بر نیاید بغیبتش در پوستین افتد

☆ ☆ ☆

حکیمی که با جهال در افتاد باید که عزت توقع ندارد؛ اگر جاهلی بزبان آوری و شوخی غالب آید عجب نیست سنگی است که گوهری را همیشکند

☆ ☆ ☆

گوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفیس است و غبار اگر بر فلک رود همچنان خسیس

☆ ☆ ☆

خردمندی را که در زمره او باش سخن صورت نبندد شگفت نیست که آواز بریط باغلبه (غلغله) دهل بر نیاید و بوی عنبر از گند سیر فروواند .

☆ ☆ ☆

دانا چون طبله عطار است خاموش و هنر نمای، نادان چون طبل غازی  
بلند آواز و میان تهی

☆ ☆ ☆

هر که در بین سخن دیگران افتد تا پایه فضلش بدانند مایه جهلش معلوم  
کنند عالم را نشاید که از سفاقت عامی بحلم در گذرد که هر دو طرف را  
زیان دارد هیئت آن کم شود و جهل این مستحکم .

### گلشن پنجم

#### در راستی و درستی

هر که خیانت ورزد دستش از حساب بلرزد

☆ ☆ ☆

چهار کس از چهار کس همی ترسند و بجان برنجند حرامی از سلطان  
و دزد از پاسبان و فاسق از غماز و روسبی از محتسب  
آنها که حساب پاک است از محاسبه چه باك است

☆ ☆ ☆

دزدان دست کوتاه نکنند تا دستشان کوتاه نکنند

☆ ☆ ☆

دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است

☆ ☆ ☆

دروغ گفتن بضربت شمشیر ماند اگر جراحت درست شود نشان همچنان  
بماند

## گلشن ششم درویشی و توانگری

توانگر فاسق کلوخ زران‌دو داست، و درویش صالح شاهد خاك آلود، این  
دلق موسی است مُرَّع و آن ریش فرعون است مُرَّع

☆ ☆ ☆

شدت نیکان روی در فرج دارد و دولت بدان سر در نشیب

☆ ☆ ☆

شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان

☆ ☆ ☆

تهیدستان را دست دلیری بسته است و پنجه شیر شکسته  
هر که را زر در ترازو است زور در بازو است

☆ ☆ ☆

هر که بر دنیا ردسترس ندارد در همه دنیا کس ندارد

☆ ☆ ☆

در ویشان را دست قدرت بسته است و توانگران را پای ارادت شکسته

☆ ☆ ☆

قوت طاعت در لقمه لطیف است و صحت عبادت در کسوت نظیف، پیداست  
که از معدۀ خالی چه قوت آید و از دست تهی چه مروت و از پای برهنه  
چه سیر و از شکم گرسنه چه خیر.

## گلشن هفتم در حرص و قناعت

ده آدمی بر سفره‌ای بخورند و دوسگ بر جیفه‌ای بسر ببرند

☆ ☆ ☆

حریص با جهانی گرسنه است و قانع بنانی سیر

☆ ☆ ☆

درویشی بقناعت به از توانگری بیضاعت

☆ ☆ ☆

هر که بطاعت از دیگران کم است و بنعمت بیش بصورت توانگر است و  
بمعنی درویش

☆ ☆ ☆

مال بمشقت فراهم آورند و بخشش نگاهدارند و بحسرت بگذارند، ابر  
آزارند و نمی بارند و چشمه آفتاب و بر کس نمی تابند  
سیم بخیل وقتی از خاک بدرآید که او در خاک رود

☆ ☆ ☆

محال عقل است که اگر ریگ بیابان در شود چشم گدایان پر شود

☆ ☆ ☆

مهمین توانگران آنست که غم درویشان خورد و بهین درویشان آنکه کم  
توانگران گیرد

☆ ☆ ☆

مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال

☆ ☆ ☆

دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از  
وقت معلوم

☆ ☆ ☆

عاقلی را پرسیدند نیکبخت کیست و بدبخت چیست؟ گفت نیکبخت آنکه  
خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت

☆ ☆ ☆

دو کس رنج بیهوده بردند وسی بیفایده کردند یکی آنکه مال جمع کرد  
و نخورد و دیگر آنکه علم آموخت و عمل نکرد

☆ ☆ ☆

نان خود خوردن و نشستن به که کمر زرین از پی خدمت بمیان بستن  
و تزد مخلوق ایستادن

☆ ☆ ☆

بدرویشی مردن به که حاجت پیش کسی بردن  
ده درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند

☆ ☆ ☆

اگر جور شکم نبود هیچ مرغی در دام صیاد نیفتادی بلکه صیاد خود  
دام نهادهی

☆ ☆ ☆

خوان بزرگان اگر چه لذیذ است خرده انبان خود با لذت تر

# گلشن هشتم

## در بخل و کرم

آنها که سخاوت است بشجاعت چه حاجت

☆ ☆ ☆

رندی که بخورد و بدهد به از عابدی که روزه دارد و بنهد

☆ ☆ ☆

هر که در زندگانی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند

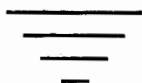
☆ ☆ ☆

زر از معدن بکنند بر آید و از دست بخیلان بجان کنند بر نیاید

☆ ☆ ☆

دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه داشت و نخورد دیگر آنکه

دانست و نکرد



## گلشن نهم در دوستی و دشمنی

دوستی را که بعمری فرا چنگ آورند شاید که بیکدم بیزارند

❖ ❖ ❖

برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است

❖ ❖ ❖

خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب

❖ ❖ ❖

دوستان در زندان بکار آیند که بر سر سفره همه دشمنان دوست نمایند

❖ ❖ ❖

دوست دیوانی را فراغت دیدار دوستان وقتی باشد که از عمل فروماند

❖ ❖ ❖

دوست را چندان قوت مده که اگر دشمنی خواهد بتواند

❖ ❖ ❖

آزردن دوستان جهل است و کفارهٔ یمین سهل

❖ ❖ ❖

هر که را رنجی بدل رسانیدی اگر از عقب آن صد راحت رسانی از پاداش  
آن رنج ایمن مباش که پیکان از جراحت بدر آید و آزار در دل بماند

❖ ❖ ❖

هر آن سرّی که داری با دوستان در میان منه چه دانی که وقتی دشمن گردند

رازی که نهان خواهی با کسی در میان منه اگر چه دوست متخلص باشد  
که مر آن دوست را دوستان بسیارند

☆ ☆ ☆

سخن در میان دودشمن آنچنان گوی که اگر دوست گردند شرمنده نشوی  
هر بدی که توانی با دشمنان مکن که روزی دوست شوند

☆ ☆ ☆

هر که دشمن کوچک را حقیر شمارد بدان ماند که آتش اندک را سهل گذارد

☆ ☆ ☆

دشمن ضعیف که در اطاعت آید و دوستی نماید مقصودش جز این نیست  
که دشمنی قوی گردد

☆ ☆ ☆

بر دوستی دوستان اعتماد نیست تا بتملق دشمنان چه رسد

☆ ☆ ☆

بر عجز دشمن رحمت کن که اگر قادر شود بر تو رحمت نکند

☆ ☆ ☆

نصیحت از دشمن پذیرفتن خطا است ولیکن شنیدن رواست تا بخلاف  
آن کار کنی که عین صوابست

☆ ☆ ☆

فریب دشمن مخور و غرور مداح مخر که این دام زرق نهاده و آن دامن طمع گشاده

☆ ☆ ☆

سر مار بدست دشمن بکوب که از احدی الحسنین خالی نیست اگر این

غالب آمد مار کشتی و اگر آن از دست دشمن رستی

☆ ☆ ☆

دشمن چون از هر حیلتی فرو ماند سلسله دوستی بجنابند آنگاه بدوستی  
کارها کند که هیچ دشمن نتواند

☆ ☆ ☆

هر چه نباید دلبستگی را نشاید

☆ ☆ ☆

### گلشن دهم در سخنوری و خاموشی

متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد

☆ ☆ ☆

نادان را به از خاموشی نیست اگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی

☆ ☆ ☆

اندیشه کردن که چگویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم

☆ ☆ ☆

هر که سخن نسنجد از جوابش بغایت برنجد

☆ ☆ ☆

سخنی که دانی بیازارد تو خاموش باش تا دیگری بیاورد

☆ ☆ ☆

هر که نصیحت از روی خود رائی میکند او خود بنصیحت محتاج تراست

## گلشن یازدهم

### در خوش خوئی و بد خوئی

بد خوی در دست خوی خود گرفتار است چه هر جا رود از دست عقوبت  
او خلاصی نیابد

☆ ☆ ☆

هر که در حالت توانائی نیکوئی کند در حال ناتوانی بسختی نیفتد

☆ ☆ ☆

نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند و نه چندان درشتی که از تو سیر گردند

☆ ☆ ☆

خشم بیش از حد گرفتن و حشت آرد و لطف بیوقت هیبت بیرد

☆ ☆ ☆

هر که بر زیر دستان نبخشاید بجور زبر دستان گرفتار آید

☆ ☆ ☆

درویشی در مناجات میگفت یارب بر بدان رحمت کن که بر نیکان

خود رحمت کرده که ایشانرا نیک آفریده

☆ ☆ ☆

در ویش ضعیف حال را در تنگی خشکسال میپرس که چونی مگر بشرط

آنکه مرهمی بر ریشش نهی و معلومی در پیشش

☆ ☆ ☆

مراد از نزول قرآن تحصیل سیرت خوب است نه تزییل سورهٔ مکتوب

☆ ☆ ☆

نه هر که بصورت نکواست سیرت زیبا در اوست

☆ ☆ ☆

نه هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر

☆ ☆ ☆

رحم کردن بر بدان ستم است بنیکان و عفو کردن ظالمان جور است  
بر مظلومان بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمنان قوی زحمت نبینی

☆ ☆ ☆

ظرافت بسیار هنر ندیمان است و عیب حکیمان

☆ ☆ ☆

يك خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا

☆ ☆ ☆

اگر بخفتی به که در پوستین خلق افتی

☆ ☆ ☆

اجل کاینات از روی ظاهر آدمی است و اذّل موجودات سگ و باتفاق

خردمندان سگ حقشناس به از آدمی ناسپاس

☆ ☆ ☆

حق جَل و علاء می بیند و میپوشد و همسایه نمی بیند و میخروشد

☆ ☆ ☆

هر که ترك شهوات از بهر قبول خلق داده است از شهوت حلال

بشهوت حرام افتاده است

☆ ☆ ☆

مُشك آنست که خود بیوید نه آنکه عطار بگوید

☆ ☆ ☆

## گلشن دوازدهم در تدبیر و تربیت

استعداد بی تربیت دریغ است و تربیت نا مستعد ضایع

☆ ☆ ☆

هر که بآبدان نشیند نیکی نبیند

☆ ☆ ☆

هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد

☆ ☆ ☆

تا رنج نبری گنج نگیری

☆ ☆ ☆

تا دانه پریشان نکنی خرمن بر نگیری

☆ ☆ ☆

نیکبختان بحکایت و امثال پیشینیان پند گیرند از آن پیش که

پیشینیان بواقعۀ آن مثل زنند

☆ ☆ ☆

هر که با بدان نشیند اگر چه طبیعت ایشان در او اثر نکند بطریقت ایشان

متهم گردد

☆ ☆ ☆

آتش نشانیدن و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه نگاهداشتن کار

خردمندان نیست

تا جان بر خطر نهدی بر دشمن ظفر نیابی

☆ ☆ ☆

تا کار بزر میاید جان در خطر انداختن نشاید

☆ ☆ ☆

همه کس را دندان به ترشی کند شود مگر قاضی را که بشیرینی

☆ ☆ ☆

هر که با بزرگان ستیزد خون خود ریزد

☆ ☆ ☆

پنجه با شیر و مشت بشمشیر زدن کار خرد مندان نیست

ضعیفی که با قوی دلاوری کند یار دشمن است در هلاک خویش

☆ ☆ ☆

هر که نا آموزده را کار بزرگ فرماید ندامت برد و بنزدیک خرد مندان

بخفت رای منسوب گردد

☆ ☆ ☆

چون در امضای کاری متردد باشی آنطرف را اختیار کن که بی آزار تر

باشد

☆ ☆ ☆

عقلی چون بیند که خلاف در میان آمد بجهد و چون صلح دید لنگرینهد

که آنجا سلامت بر کران است و اینجا حلاوت در میان

☆ ☆ ☆

خلاف رای صواب است و نقض عهد اولوالالباب دارو بگمان خوردن

و راه نا دیده بی کاروان رفتن

## گلشن سیزدهم در معاش و توکل

---

ای پسر چندانکه تعلق آدمی بروزی است اگر بروزی ده بود بمقام از ملائکه  
در گذشته

☆ ☆ ☆

صیاد بی روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی اجل در خشکی نمیرد

☆ ☆ ☆

دولت نه بکوشیدن است بلکه چاره کم جوشیدن است

☆ ☆ ☆

ای فرزند دخل آبروان است و خرج آسیای گردان یعنی خرج فراوان  
کردن کسی را مسلم است که دخل معین داشته باشد

☆ ☆ ☆

دوکس را حسرت از دل نرود و پای تغابن از گل بر نیاید تاجر کشتی  
شکسته و وارث با قلندر نشسته

☆ ☆ ☆

هر چه زود بر آید دیر نیاید

# گلشن چهاردهم

## در پاره مواعظ و نصایح سودمند

جان در حمایت يك دم است و دنیا وجودی میان دو عدم

☆ ☆ ☆

رای بی قوت مکر است و فسون و قوت بی رای جهل است و جنون

☆ ☆ ☆

آنانکه دست قدرت ندارند سنگ خرده نگاهدارند تا بهنگام فرصت دمار  
از روزگار ظالم بر آرند

☆ ☆ ☆

کار ها بصبر بر آید و مستعجل بسر در آید

☆ ☆ ☆

عاصی که دست بخدا بر دارد به از عابدي که کبر در سر دارد

☆ ☆ ☆

انديك انديك خیلی شود و قطره قطره خیلی

☆ ☆ ☆

رفتن و نشستن به که دویدن و گستن

☆ ☆ ☆

هر که دست از جان بشوید هر چه درد دل دارد بگوید

☆ ☆ ☆

قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید

☆ ☆ ☆

لقمان حکیم را گفتند حکمت از که آموختی گفت از ناینایان که تاجای  
ندانند پای ننهند

☆ ☆ ☆

مردمان را عیب نهانی پیدا مکن که مرایشانرا رسوا کنی و خود را  
بی اعتماد

☆ ☆ ☆

از تن بی دل طاعت نیاید و پوست بی مغز بضاعت را نشاید

☆ ☆ ☆

اگر شبها همه قدر بودی شب قدر بی قدر بودی

☆ ☆ ☆

هر چه دردل فرود آید در دیده نگو نماید

☆ ☆ ☆

مشتاقی به که ملولی

☆ ☆ ☆

زن جوان را اگر تیری در پهلوشیند به که پیری

☆ ☆ ☆

تا اشتها غالب نشود چیزی نخور و تا هنوز اشتها باقی است دست از طعام بازدار



حکیمان دیردیر خورند و عباد نیم سیر و زهاد سدّ رmq و پیران تا  
 عرق کنند و جوانان تا طبق بردارند اما قلندران چند آنکه نه در معده  
 جای نفس ماند نه در سفره روزی کس



اگر آب حیات بآبرو فروشند دانا نخرد که مردن بعلت به از زندگانی بذلت



والسلام

